

ضيافت اجتماعي عشق در

بزم‌های وقوعی عهد شاه طهماسب

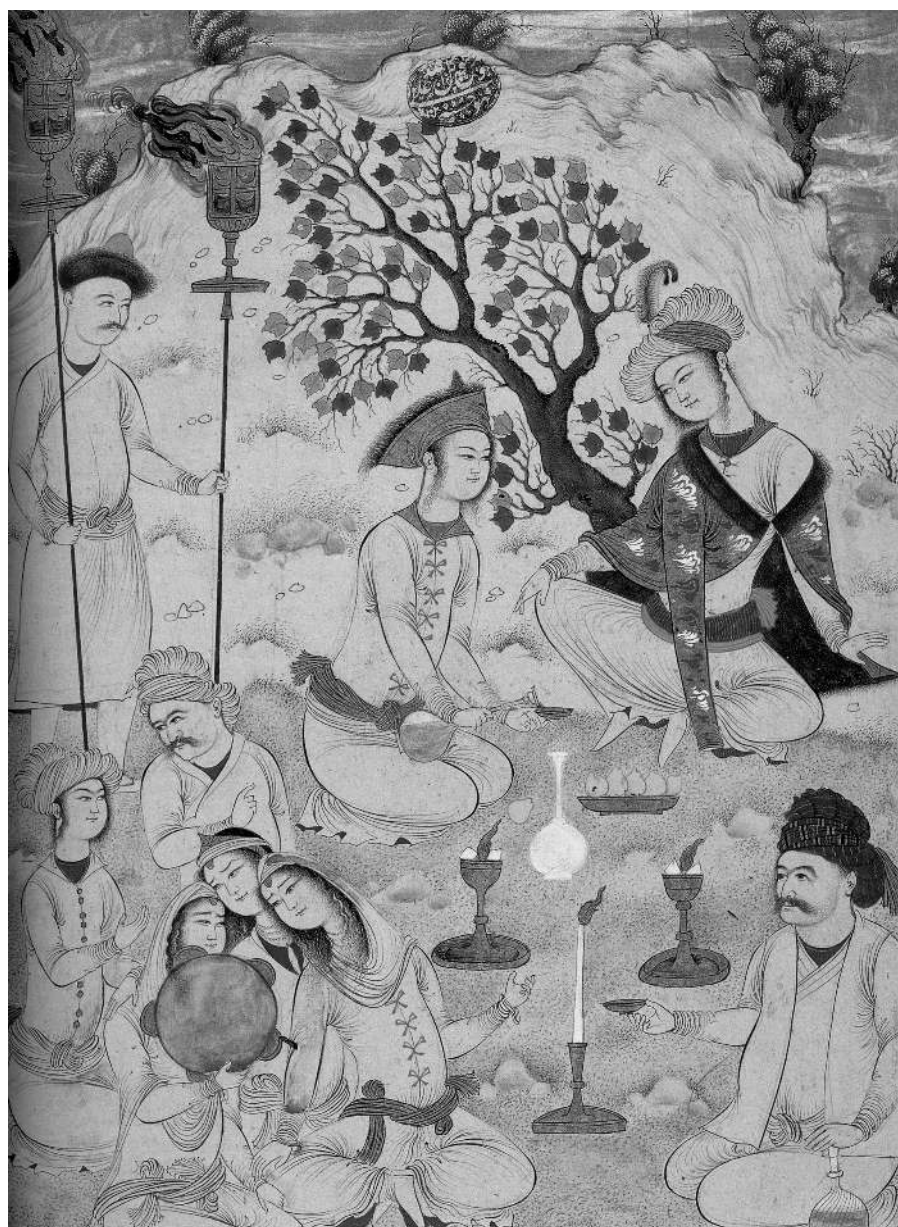
دکتر محمود فتوحی رودم‌عجني

استاد دانشگاه فردوسی و عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی

مقاله ۲

اشاره

بزم‌های ادبی از آیین‌ها و سنت‌های دیرپای ادبیات فارسی بوده که در دربار سلاطین برگزار می‌شده و نقش بسزایی در شکل‌گیری ذوق ادبی، سبک و جریان‌های ادبی دوران مختلف داشته است. در قرن دهم با ظهور صفویان رواج شعر در میان گروه‌های مختلف اجتماعی بیشتر شد و بزم‌های پررونق بسیاری در شهرهای مختلف ایران از تبریز و قزوین و اصفهان و کاشان گرفته تا همدان و شیراز و یزد و کرمان و خراسان و ماوراءالنهر برگزار می‌شد. در آن بزم‌ها شاعران و دلدادگان وقوعی شرکت می‌کردند. از آنجا که در غزل‌های وقوعی از مجالس بزم و تجربه عشق‌بازی و مهرورزی در مجالس عمومی فراوان سخن رفته است، بررسی ماهیت این بزم‌ها برای بازشناسی ذوق، سبک و به‌ویژه محتوای تغزل وقوعی بسیار ضروری است. آنچه در غزل وقوعی بیان می‌شود شرح دیدارها، حالات و رفتارهای شاعران در رویارویی با دلبران در این محافل عمومی است. محتوای بزم به غزل وقوعی تشخیص ویژه در سنت غزل فارسی بخشیده است. در این جستار کوشیده‌ایم با استناد به ابیات خود شاعران، تصویری از فضای عمومی مجالس بزم و آداب و رسوم رایج در آن فراهم آوریم. محتوای این بخش را در ابیات برگزیده وقوعی در پایان مقاله می‌توانید بخوانید.





شاعران در بزم مهرورزی روزگار شاه طهماسب

یکی از آیین‌هایی که نام آن در دیوان‌های شاعران وقوعی آمده و در واقع بیشینه تجربه‌های عاشقانه وقوعی در آن مراسم صورت می‌گرفته است، بزم‌ها و مجالس دوستی و مهرورزی بوده است. مجلس بزم برای شاعر وقوعی، مکان اصلی تجربه عاشقانه و آفرینش شعر وقوعی است. تقی‌الدین کاشانی از آن با عنوان «مجالس مهرورزی و مودت اندوزی» یاد کرده است (خلاصه، کاشان، ۲۲۲). در غزل‌های شاعران عهد شاه اسماعیل و طهماسب صفوی مانند شهیدی قمی، میلی مشهدی، حضوری قمی، وحشی و محتشم توصیف‌های عینی و زنده از بزم‌ها و محافل انس وقوعی ثبت است.

بزم‌های ادبی در فرهنگ ایران، از آیین‌های سنتی دیرینه بوده است. از زمان رودکی به این سو توصیف این بزم‌ها در شعر تغزلی و مدحی فارسی تقریباً همزاد غزل و قصیده است. بزم‌های ادبی محل عرضه هنر و شکوفایی خلاقیت ادبی ایرانی‌ها بوده، حتی از بزم خلیفه نیز در شعر فارسی یاد شده است.^۱ برگزاری بزم شاهانه و سلطانی یا بزم‌های خاص سلطنتی در دربارها نقش عمده‌ای در رونق شعر و ادبیات داشته است.^۲ بزم‌های عارفان نیز متناسب با اهداف آنها برگزار می‌شده است. مجالس انس و مودت نیز از دیرباز در فرهنگ ایرانی پر رونق بوده است. کمتر دیوانی از دیوان‌های شعر فارسی است که در آن تعابیر «بزم عیش، بزم طرب، بزم عشرت، بزم رفیقان، بزم دلبران، بزم خوبان، بزم رندان» و مانند آن فراوان نباشد. اما

۱. نوبهاران خلیفه، بغداد / بزم عشرت به طرف دجله نهاد (جامی، هفت اورنگ)

در همه روی زمین به ز تو دارنده‌ای / بزم خلیفه ندید لشکر سلطان نداشت (خاقانی)

۲. تحقیق درباره بزم‌های ادبی و مجالس انس و نقش آنها در تکوین ذوق و حرکت‌های ادبی، به فهم بهتر مسائل تاریخ ادبیات فارسی کمک خواهد کرد. ماهیت این بزم‌ها، کسانی که این بزم‌ها را شکل می‌دادند، محتوای آگاهی و ذوق ادبی حاکم بر این بزم‌ها، آداب و رسوم و موقعیت اجتماعی و ادبی شرکت‌کنندگان و... لازم است که بررسی شود. این بزم‌ها از زمره نهادهای حامی ادبیات است که بر شکل‌گیری ذوق، سبک، محتوا و شکل‌های ادبی مؤثر بوده است.

بزم‌های وقوعی چه تفاوتی با بزم‌های پیشین دارد؟ بزم‌های وقوعی عهد صفوی عمدتاً بزم محبت‌ورزی و مودت‌افزایی بوده است. حاضران در این بزم‌ها به یکدیگر توجه می‌کرده‌اند و نسبت به هم مهر و محبت می‌ورزیده‌اند.

محور اصلی بزم‌های وقوعی مهرورزی است؛ اما بزم‌های شاهانه که در شعر فارسی از زمان رودکی رواج داشته است، غالباً ادبی و هنری بوده است. غزل وقوعی به لحاظ بیان حالات و سکنات عاشق در بزم‌های عمومی و در میان اجتماع مردم ممتاز است. بسیاری از این حالات و رفتارها خاص مجلس عمومی است و چنین کنش و واکنش‌هایی فقط در هنگام ملاقات عاشق و معشوق در میان جمع ظاهر می‌شود. عاشق و معشوق ممکن است در خلوت با هم دیدار داشته باشند، اما آنچه مهم است نوع رفتار آنها در میان جمع است. رویارویی عاشق و معشوق و دیدن یکدیگر در مجلس اگر به افشای عشق و ارتباط میان عاشق و معشوق بینجامد سبب شرمساری آنان در میان جمع می‌گردد.

نبود عشق خصوصی

در تغزل وقوعی چندان نشانی از لحظه‌های عشق خصوصی در خلوت نیست، بلکه همه جا وصف تجربه نگاه‌های عاشقانه در میان جمع، به‌ویژه در بزم‌های محبت‌اندوزی است. گویی معاشقه خصوصی جرمی نابخشودنی است و کسی جرأت بیان آن را ندارد. لسانی شیرازی گفته است که با بتان تنها نشستن عین بدنامی است و بهتر است که یار تنها وارد مجلس نشود:

با بتان تنها نشستن عین بدنامی بود
چون درآید یار اگر تنها نباشد بهتر است

(لسانی، ۳۵)

می‌زدن با خوبرویان سر به جای بد کشد
گر مرا در بزم خوبان جا نباشد بهتر است

(لسانی، ۳۵)

در آداب عشق وقوعی، معشوق اگر عاشق را تنها در خلوت ببیند با او سخن نمی‌گوید و از او روی برمی‌تابد محتشم به روشنی این رسم را بیان کرده است:

چو با جمعی دچارم کرد از من صد سخن پرسد
چو تنها ببینم مهرسکوتش بردهن باشد
بتابد روی از من گر مرا در خلوتی ببیند
کند روی سخن در من اگر در انجمن باشد
(محتشم، ۹۴۵)

تصویر زنده از مجلس بزم

شاعران تصویرهای زنده و واقعی از مجالس بزم محبت را وارد غزل وقوعی کرده‌اند. براساس غزلیات وقوعی می‌توان تصویری روشن از جزئیات حالات عاشقان و محبوبان و رفتارهای آنها به دست داد؛ رفتارهایی مثل طرز نگاهها، جای نشستن در مجلس، شیوه نشستن، مناسبات میان افراد، جدال‌ها، قهرها و آشتی‌ها، آزار دادن عاشق، تحقیر و تکریم میهمانان و رفتارهایی از این دست که در غزل وقوع بسیار است. تفاوت دیگر بزم‌های وقوعی با بزم‌های ادبی درباری در این است که بزم وقوعی بیشتر در میان عامه مردم و طبقه متوسط رایج است و منحصر به امیران، حاکمان، اشراف‌زادگان و طبقه خواص نیست. در بزم‌های طبقه متوسط جامعه که رفیقان و آشنایان و مردم عادی شرکت دارند و شاعران وقوع نیز در آنجا حضور می‌یابند، زندگی طبیعی جامعه نمود بیشتری دارد.

اغلب دیدارهای دلبران و دلباختگان وقوعی در بزم‌های محبت و مودت اتفاق می‌افتد. خوشایندترین تجربه‌های عاشقانه برای شاعران، توصیف عشق‌بازی در مجالس عمومی و بیان حالات عشق در رفتار اهل عشق در میان جمع است. حالات عارض بر عاشقان وقوعی اغلب هنگامی نمودار می‌شود که عاشق در میان جمع با معشوق خود روبه‌رو شود. از این‌رو است که شاعران عاشق عمدتاً حالات خود را در فضاهای عمومی، مجالس، بازار، بزم‌های نشاط و دیدارهای عمومی به شعر در می‌آورند. آنها از فاش شدن عشق بسیار می‌ترسند و این ترس برای شاعر هیجان‌انگیز است. همچنین اضطراب تماشای معشوق در میان جمع، نگاه دزدکی دور از چشم مجلسیان، تبادل اشارات و اداها و ایماها میان عاشق و معشوق، تفسیر اداها و فهم ایماهای عاشقانه، شاعر عاشق پیشه را به وجد



زمان برگزاری مجلس

مجلس بزم معمولاً در شب برگزار می‌شده و تا سحرگاه ادامه داشته است. در طول شب حالات گونه‌گونی از تمکین تا اضطراب بر حاضران عارض می‌شده است. محتشم کاشانی (دیوان، ۸۸۱) آن حالات را به ترتیب در این بیت آورده است:

دور آخرد به بزم آتش که آن می‌خواره داشت
شام تمکین، نیم‌شب تسکین، سحرگاه اضطراب

فضای سرشار از حیا و ادب

به‌طور سنتی فضای بزم وقوعی، فضایی رسمی و آکنده از ادب و احترام است. در فضای رسمی معمولاً اضطراب‌ها و هیجان‌های افراد از حضور در برابر جمع بالا می‌گرفته است؛ به‌ویژه نگاه که دو نفر پنهانی به هم عشق بورزند. پس طبیعی است که این مجالس سرشار باشد از هیجان نگاه عاشق و معشوق به یکدیگر، نظربازی‌های پنهانی، ایما و اشارات، سخن سر بسته گفتن، نکته‌پردازی، نکته‌شکافی و حاضر جوابی. رقابت‌های عاشقانه و نکته‌اندازی‌ها سبب می‌شد تا افراد از هم برنجند.

معشوقان سرشناس، مخصوص عالی‌جنابان است و کوچه‌گردان ابتر بی‌کس و کار را در آن راه نیست. محتشم (رساله جلالیه، ص ۱۳۷۱) گفته است:

بزم آن مه محتشم مخصوص خاصان به که من
کوچه‌گردی ابترم، عالی‌جنابی نیستم

شاعران معمولی و متوسطان اجتماعی که راهی به محافل بزرگان و اعیان ندارند در میان گروه هم‌مطراز خود مجالس دوستانه و رفیقانه برگزار می‌کنند. در این مجالس نیز آیین مهرورزی و محبوبی رونق دارد و غزل‌های بسیاری حاصل دیدارها و عشق‌بازی‌ها در این مجالس است. درباره یکی از خانواده‌های اعیان که نسل اندر نسل در همدان مجالس ادبی برگزار می‌کرده‌اند و مورد احترام شاعران بوده‌اند چنین نوشته‌اند: «مولانا پناهی از همدان و فرزند مرد آن ولایت خواجه میرم بیک کلاتراست، الحق خانواده خوبی هستند و ارباب فهم و اصحاب طبع را رعایت می‌کردند و شعرا اغلب در مجالس ایشان می‌بودند. مولانا لسانی علیه‌الرحمه می‌گفته که شراب خواجه میرم از آب دیگر اکابر و اشراف کلاتراست». (صادقی کتابدار، ۲۷۶).

می‌آورد و برایش لحظه‌هایی آکنده از مضمون‌های ناب عاشقانه می‌سازد.

برای بررسی موضوع مجالس بزم وقوعی سه دیوان از شاعران وقوعی را بررسی کردیم. در دیوان میلی مشهدی جمعاً ۱۱۱ بار از بزم (۸۶ بار) و مجلس (۲۵ بار) سخن رفته است. در واقع در مجموع دیوان (۲۱۴ صفحه بخش اشعار) در ۵۱ درصد از صفحات دیوان موضوع بزم و مجلس عاشقانه مطرح است که بیشترین آن در بخش غزلیات است. در دیوان محتشم بزم ۱۴۷ بار و مجلس ۲۸ بار آمده است. در غزل‌های وحشی نیز از بزم ۸۰ بار و از مجلس ۴۵ بار یاد شده است. بسامد بالای گزارش از احوال شاعران در بزم‌ها نشان می‌دهد که رویدادهای عاطفی شعر وقوعی بیشتر در میان جمع و در خلال دیدارها در بزم‌های شاعرانه و مجالس مهرورزی رخ می‌دهد و همین حالات منشأ تجربه شعر وقوعیان است. غزل وقوعی غزل احوال شخصی در خلوت فردی نیست. شرح و گزارش واقعیتی است که در میان جمع رخ داده است.

در این مجال می‌کوشیم تا بر اساس اطلاعاتی که در غزل‌های شاعران آمده تصویری از کیفیت برگزاری بزم‌ها و رفتارها و کردارهای شرکت‌کنندگان در آن ارائه دهیم.

برگزارکننده بزم

بزم را معمولاً معشوق برقرار می‌کند. ضمیرهای شخصی که در شعرها به بزم و مجلس (بزمش و بزمتم، بزم او) اضافه شده نشان می‌دهد که بسیاری از بزم‌ها اختصاص به محبوب دارد. یعنی یا خود معشوق بزم را برگزار می‌کند و یا بزم را به خاطر او برگزار می‌کنند. در گونه اول محبوب از بزرگان و صاحب‌منصبان شهر است و از حسن صورت نیز برخوردار که حسن صورت و موقعیت وی منظور شاعران می‌شود. در گونه دوم بزم را به خاطر حضور نکورویی که مشتاقان بسیار داشته برگزار می‌کنند یا حضور آن زیبارو در بزمی بر رونق مجلس می‌افزاید. چنان که هلالی جغتایی (دیوان، ۸۵) گفته «آتشین روی من آرایش بزم‌ست امشب». بزم

فضا چنان نزاکت‌آمیز است که به‌اندک گوشه و کنایه‌ای افراد از هم می‌رنجد؛ اما به هیچ‌وجه رنجش خود را در میان جمع آشکار نمی‌کنند. کسی که می‌رنجد، خواه دل‌داده خواه دلبر، از مجلس بیرون می‌رود، بعد پشیمان می‌شود و نیمه‌شب به مجلس باز می‌گردد. گاه آماج سرزنش حریفان می‌شود. فضای بزم آنقدر رسمی است که عاشق و معشوق نمی‌توانند مستقیم به یکدیگر نگاه کنند. اگر با یکدیگر سخن بگویند حرف‌ها رسمی و متناسب با مسائل مجلس است. اما با این همه در هر شرایطی نگاهها اسرار درون را منتقل می‌کند. عاشق نگران است که مبادا در بزم از خود بیخود شود و از او رفتارهای سبک سرزند و معشوق پیش دیگران شرم‌منده شود.

از جمله حالات شایع در میان عاشقان وقوعی، شرمساری و حیاست. آنها از افشای عشق در میان جمع شرم دارند. حیا یک کنش اجتماعی و بین‌فردی است و نه خصوصی. حالتی است که در فضای سرشار از احترام و ادب روی می‌دهد. از این‌رو عشقی که آکنده از حالات و انفعالات شرمگینی و حیای اجتماعی باشد، از نوع عشق‌ها و روابط خلوت و فضاهای خصوصی نیست. شرمساری و حیا از واژه‌های پر بسامد در غزل وقوع است. هم معشوق هم عاشق هر دو سخت شرمساری می‌برند چه از یکدیگر و چه از مردم. شرم و خجالت و مشتقات آن حدود ۱۰۹ بار در ۳۰۵ غزل میلی آمده است. این بسامد خود شاهد وجود فضای رسمی و سرشار از ادب و احترام میان عاشق و معشوق و دیگران است. عشقی شرمگانه است و نه جسمانه و هرجایی. شرم و حیا چندان فضای مجلس بزم را رسمی و سنگین می‌کرده که گاه کسی را می‌طلبیده‌اند تا با شوخی و پرده‌داری آن فضای سنگین را بشکند. شاعری به نام میر نظام‌الدین هاشمی (نقل از خلاصه، بخش کاشان، ۲۸۳) گفته است:

ساقی آن پرده‌در شرم به مجلس آور
که مه من همگی شرم و حجاب است امشب

موقعیت معشوق در بزم

در بزم وقوعی، معشوق در کانون توجه همگان است. او که معمولاً از بزرگان است یا از خوبرویان مشهور، از موقعیتی عالی برخوردار است؛ بسیار سنگین و باوقار رفتار می‌کند. دعوت از مهمانان زیر نظر اوست، او در واقع مرکز مجلس است و همه جایگاه خود را در نسبت با وی تعیین می‌کنند. منتهای آرزوی عاشق دل‌باخته آن است که نزدیک محبوب بنشیند و یا در میان جمع مورد عنایت و التفات خاص دلبر قرار گیرد. اگر محبوب از حال او بپرسد عشقش به اوج می‌رسد. او حتی به گوشه چشم و التفات نهانی نیز خرسند است.

آداب نشستن در بزم

بزم همیشه شلوغ است و جا برای نشستن نیست. برای معشوق جای خاصی در نظر می‌گیرند و عاشقان بر سر نشستن در پهلوی وی یا رو به روی او رقابت دارند. بهترین بخت برای عاشق نشستن در کنار معشوق است تا بتواند با او درگوشی سخن‌های نهانی بگوید. معشوق به همه حاضران یکسان توجه می‌کند و به همه احترام می‌گذارد. کسی را مخصوص نمی‌گرداند. عاشق اگر جایی برای نشستن پیدا کند تا آخر مجلس بر نمی‌خیزد چون رقیب و حسود جای عاشق را در کنار معشوق می‌گیرند و فضا را بر او تنگ می‌کنند:

از بزم تو بیرون نهم پا که مبادا
تا آمدن اهل حسد جا نگذارند

(میلی مشهدی، ۷۴)

ما را ز بس آزار کنی پیش رقیبان
خیزیم ز بزم تو و ما را نگذارند

(میلی مشهدی، ۷۴)

گرچه گاه معشوق برای نشستن عاشق جای مخصوص باز می‌کند، اما عاشقان از بی‌تفاتی معشوق بسیار شکوه می‌کنند چون او در تمام مدت حضور در بزم به عاشق نگاهی هم نمی‌کند. گاه عاشق را به بهانه‌هایی از بزم بیرون می‌کنند. مثلاً کسی را می‌فرستند که از بیرون او را صدا کند تا بیرون برود و احتمالاً نتواند به بزم برگردد.

پس از عمری که در بزم وصالش جای خود بینم
به عمدا کس فرستد تا کند آوازم از بیرون

(میلی، ۱۶۷)

چو مرا به بزم ببیند، ز میان کنار گیرد
عجب است کاین قدرها، ز من اعتبار گیرد

(میلی، ۷۳)

آداب ترک بزم

معشوق و عاشق معمولاً به دلایلی بزم را ترک می‌کنند. گاه معشوق به بهانه اینکه جای خود را به عاشق می‌دهد از مجلس بیرون می‌رود تا بر سنت عشق مجازی وقوعیان، عاشق را بیشتر بیازارد. کسانی نیز از بزم بیرون می‌مانند و معشوق برای دلجویی از آنها از مجلس بیرون می‌آید. عاشق از این کار او رنج بسیار می‌برد. معشوق در میان جمع در بزم عاشق را تحقیر می‌کند. او را می‌آزارد تا مجلس را ترک کند، اما رقیبان مانع از رفتن عاشق می‌شوند تا آزار بیشتری ببیند. گاه نیز عاشق از بزم بیرون می‌رود تا سبکسری اش موجب شرمساری معشوق نشود.

آداب نگاه کردن در بزم

بزم بر مدار نگاه و نظر می‌چرخد. عاشق باید در بزم چشم خود را نگاه بدارد و اگر مستقیماً به معشوق نگاهی بکند زیر بار یک عالم سرزنش و گناه می‌رود. اگر به معشوق نگاهی بکند باید به همه حاضران مجلس هم نگاه کند تا متهم به نظربازی نشود. با این حال در بزم نگاه دزدیده رواج داشته است. محتشم در غزلی (دیوان، ۱۰۷۸) تصویری کامل از آداب نگاه کردن در بزم آورده است:

امشب اندر بزم آن پرهیزفرما پادشاه

دیده را ضبط ننگه کار است و دل را ضبط آه
از برای یک ننگه بر روی آن عابد فریب

می‌توان رفتن به زیر بار یک عالم گناه

بسته چشم آن بت ز من اما کجا آن شوخ چشم

می‌تواند داشت خود را از ننگه کردن نگاه

زان ننگه قطع نظریه کز پی تقریب آن

بر رقیبان نیز یک یک بایش کردن نگاه



مه‌ار عاشق در بزم

ظاهراً در مجلس بزم نگاه مستقیم به معشوق آسان نبوده است. رقیبان مراقب بوده‌اند که کسی نظر به معشوق نیندازد. روبه‌رو یا در پهلویش عاشق، مراقبی می‌نشانده‌اند تا نگاه‌های عاشقان را مراقبت کند.

به مجلس کاش از من غیر می‌شد آنقدر غافل که یک ره بر مراد خویش روی یار می‌دیدم

(وحشی)

می‌کنم از یک نگه خاطر نشان صد سخن

مدعی در بزم او گریک زمان غافل شود

(حضوری. خطی)

محتشم می‌گوید که مدعی در مجلس بزم، عاشق را در کنار معشوق می‌نشانند تا عاشق نتواند روی معشوق را ببیند.

مدعی در مجلس جا می‌دهد پهلویش تو

تا شود آگاه اگر نگاه بینم سوی تو

(محتشم، ۱۰۷۷)

تا نیاید به میان حرف نمان و تو

غیر در بزم نشیند به میان من و تو

(میلی، ۱۳۳)

آداب سخن در مجلس

در مجلس به دو گونه سخن می‌گویند یکی «حرف نهانی» و دیگری «سخن مجلسی». هر دو تعبیر در غزل‌های وقوعی هست. حرف نهانی همان سخن درگوشی است. محب و محبوب در مجلس پهلویش هم می‌نشینند تا حرف نهانی بزنند. این یکی از عادات اهل بزم است. دو نفر که در کنار هم نشستند درگوشی حرف می‌زنند.

حرف پنهان گفتن از مجلس برافتد کاشکی

تا به این تقریب نشیند کسی پهلویش تو

(حالتی، نفایس‌المآثر)

سخن گفتن در خلوت آرزوی عاشق است.

امید دارد که در پایان مجلس فرصتی برای سخن نهانی گفتن دست دهد. اگر عاشق چنین فرصتی با معشوق بیابد لذت‌بخش‌ترین لحظه‌های زندگی را دریافته است. عاشق در خلال سخن گفتن با فرد هم‌زانی معشوق، نگاهی نیز به معشوق می‌کند.

افراد برای خوردن می‌از مجلس بیرون می‌رفته‌اند: به می‌خوردن مگر هر دم ز مجلس می‌رود بیرون که بس پرکاری امشب من در آن رفتار می‌فهمم (محتشم، ۱۰۳۸)

اگر معشوق با رقیب باده نوشیده باشد عاشق از شدت غیرت مجلس را ترک می‌گوید. شحنه معمولاً بزهکاران و مستان را از مجالس بزم بیرون می‌کشد تا آنها را تعزیر کند. گاه سخن از این است که عاشق را مست و خراب از بزم به خانه‌اش می‌برند. یا این که عاشق راه خانه خود را گم کرده و سر از خانه معشوق درمی‌آورد.

رقص مردانه

در مجلس بزم، مراسم رقص هم برگزار می‌شده، خیلی از حاضران از زیادی حیا و شرمگینی در مجلس پا به رقص نمی‌دهند. معمولاً حاضران به‌ویژه خوبان مجلس را به تکلف و گاه به زور به رقص می‌کشند. اما همان خجولان آنگاه که به رقص در می‌آیند غوغا می‌کنند. رقص‌ها عموماً مردانه است. محتشم با ایما و اشاره مجلس را چنان وصف کرده که گویی مردان نیرومند کمان دلبری را به زه کرده و تیر ناز به سوی عاشق می‌افکنند. معشوق گاه در رقص غضبناک شده، خنجر می‌کشد و بزم را به هم

اما تعبیر «سخن مجلسی» را محتشم کاشانی در غزلش آورده است. ظاهراً گونه‌ای از سخن گفتن بوده که ذوق‌انگیز بوده و اهل مجلس از آن لذت می‌برده‌اند. گاه مانع ذوق یافتن افراد می‌شده‌اند:

سخن مجلسی‌اش می‌کشد از ذوق مرا

چون زیم گرشنوم روزی از آن لب رازی

(محتشم، ۱۰۹۱)

ذوق کمتر می‌کنم آن مه چودشنامم دهد

تا نگردد واقف از کیفیت گفتار خود

(بدیعی، نفایس‌المآثر)

از آن در بزم، سویم هر زمان آن تندخو بیند

که از حیرت نیابم ای بدیعی ذوق گفتارش

(بدیعی، نفایس‌المآثر)

گاه معشوق با کنایه، اشاره و به تقریب عواطفش را نسبت به عاشق بیان می‌کند که سخت برای عاشق شوق‌انگیز است.

بزم خالی از باده

ظاهراً در مجلس وقوعی باده نمی‌گردانده‌اند، چون در غزل‌های وقوعی قرن دهم چندان سخن از باده و ملزوماتش مانند ساقی، جام، دور، قدح، پیاله، نقل و... به میان نمی‌آید. اما گویا برخی از اهل بزم در نهان باده می‌نوشیده‌اند. زیرا تصریح شده که برخی



می‌ریزد. در هنگامه رقص معشوق تیغ نگاه برعاشق می‌راند. این نگاه تیز برای عاشق بسیار لذت بخش است (نک ابیات گزیده بخش رقص).

بزم خاص و مهمانی پنهانی

معمولاً بزم‌هایی پنهان از چشم برگزار می‌شود و محبوب مخفیانه به مهمانی رقیب می‌رود. اما وقتی آن مهمانی فاش می‌شود، عاشق سخت می‌رنجد. عاشقی مثل میلی مشهدی خرسند است که معشوق، رفتن به بزم رقیبان را از او پنهان می‌کند زیرا این نشان آن است که او در نزد معشوق اعتباری پیدا کرده است. پس از پایان مجلس عمومی، معشوق با برخی از حضار طرح بزم خاص یا مجلس خصوصی می‌ریزد و با اشارات نهانی همدیگر را خبر می‌دهند به گونه‌ای که اغیار نفهمند. افراد را برای دعوت به بزمهای خاص، امتحان می‌کنند. بعد از خالی شدن مجلس و رفتن حریفان معمولاً محبوب دور از چشم دیگران حال عاشق را می‌پرسد. این لحظه نیز از لحظات ناب زندگی عشاق وقوعی است.

مهمان ناخوانده در بزم

کسی ناخوانده به مجلس بزم نمی‌رود. اگر برود بسیار خجالت می‌کشد و تا زمانی که از میان حاضران کسی را برای هم صحبتی پیدا نکند، رنج می‌برد. کسانی را که ناخوانده به بزم می‌آیند دورباش می‌دهند تا از بزم بیرون روند. وقتی عاشق ناخوانده به بزم بیاید معشوق از او رو برمی‌تابد. افراد ناشناس را برای دعوت به بزم، امتحان می‌کنند تا شایستگی ورود به بزم را داشته باشند. اگر عاشق ناخوانده به بزم برود محبوب نهان از وی غیر و رقیب را نیز دعوت می‌کند، گویا شرط است که مجلس بدون رقیبان نباید باشد:

به بزمش رفته‌ام ناخوانده و بینم هراسانش

نهان از من پی گیری فرستاده‌ست پنداری

(میلی، ۱۴۲)

رقیب در بزم

تصویری که در غزل‌های وقوع از مجالس بزم آمده نشان می‌دهد که همیشه در بزم غیری یا رقیبی

حضور دارد که مزاحم و موی دماغ عاشق است. عاشق به بزم نمی‌رود تا طعنه رقیب را نبیند و خوار نشود. او تحمل توجه معشوق به رقیب را ندارد. معشوق عاشق را به بزم می‌خواند ولی در بزم گرم صحبت با رقیبان می‌شود. بسا که در بزم میان رقیب و عاشق نزاع بر می‌خیزد و کار تا به آنجا می‌کشد که رقیب عاشق را از مجلس بیرون می‌کند. کوتاه سخن آن که محتوای بخش انبوهی از غزل‌های قرن ده که به نام مکتب وقوع شناخته می‌شود، گزارش بزم‌هایی از این دست است. این نوع غزل درست در زمانی مقبولیت تام و تمام داشت که جامعه ایران سخت درگیر نبردهای مذهبی میان شیعه و سنی بود. این نوع غزل هم در تبریز که مرکز حکومت صوفیان قزلباش بود رواج داشت و هم در هرات که پایگاه ازبک‌های سنی مذهب بود. غزلی کاملاً زمینی و سکولار که در میان گروه‌های اعتقادی با عقاید متضاد سروده و خوانده می‌شد. شاه و گدا و دانشمند و بیسواد و عالم دینی و شاعر لوند مشرب، همه به این شیوه شعر می‌سرودند. پرسش این است که چرا شعری چنین سکولار در آن شرایط در متن نزاع‌های ایدئولوژیک این‌گونه پرتطرفدار بود؟

گزیده چند غزل وقوعی در باب بزم

دقیق‌ترین تصویرها از رفتار و حالات اهل بزم و مجالس مهرورزی قرن نهم را از غزل‌های بزمی محتشم کاشانی می‌توان گرفت او رفتارهای اهل بزم را با جزئیات تصویر کرده است. از غزل‌های وی وضعیت یک شاعر وقوعی در بزم به ویژه در تعامل با دو شخصیت دیگر عشق وقوعی یعنی معشوق، و رقیب (غیر) دانسته می‌شود. تصویر روشن و واضح بزم‌های عاشقانه وقوعی را در این چند غزل بخوانید.

سخن با پهلونشینان و نگاه در محبوب

(محتشم، ۱۰۲۷):

به مجلس بحث از آن خصمانه اغیار می‌کردم

که جانبداری فهم از ادای یار می‌کردم

ز بختم با حریفان کار مشکل شد که پی در پی

به تعلیم اشارات نهانش کار می‌کردم

زبان در بحث با اغیار و دل در مشورت با او
من از دل بی خبر نظاره دیدار می‌کردم
سخن می‌گفتم اندر بزم با پهلونشینانش
نظر را در میان مشغول آن رخسار می‌کردم
نوید بزم خاصم دوش باعث بود در مجلس
که بهر زود رفتن کوشش بسیار می‌کردم
رقیبی بود در بیداری شبگردی‌ام با او
که پی گم کرده امشب سیر با اغیار می‌کردم
نهان می‌خواستم چون از حریفان لطف او با خود
بهریک حرفی از بی لطفی اظهار می‌کردم
در افشای جدل با مدعی از مصلحت بینی
به ظاهر گفتگویی نیز با دلدار می‌کردم
نمی‌شد محتشم گردوست امشب هم زبان من
میان دشمنان کی جرأت این مقدار می‌کردم

نظریازی در غفلت رقیب (محتشم، ۱۰۲۷):

نمی‌دیدم به سویش تا نمی‌شد مدعی غافل
به او عشق نهان خود چنین اظهار می‌کردم
به چشم رمزگویی کرد سحراندر جواب من
به ایما عرض شوقی چون به آن پرکار می‌کردم
چو او می‌دید سوی من به سوی غیر می‌دیدم
حذر کردن از او خاطر نشان یار می‌کردم
به نام دیگری در عشق می‌گفتم حدیث خود
حریف نکته‌دان را واقف اسرار می‌کردم
شد امشب محتشم یار از نظریازی من راضی
که سویش دیده بعد از دیدن اغیار می‌کردم

قهر از مجلس و بازگشتن (محتشم، ۱۳۶۸)

بیرون شدم از بزم ای شمع صراحی‌گردنان
هم دشمنی کردم به خود هم دوستی با دشمنان
دامن فشان رفتم برون زین انجمن وز غافلی
نقد وصال ریختم در دامن تردامنان
چون رفتم از مجلس برون غافل ز ارباب غرض
کارم به یکدم ساختند آن فتنه در بزم افکنان
از نیم شب برگشتم یاران به طعن و سرزنش
ز انگیزان ابرو کمان بر جان من ناوک زنان
من سر به جیب انفعال استاده تا بر جرم من
دامان عفوی پوشد آن سرخیل گل پیراهنان



به می خوردن مگر هر دم ز مجلس می رود بیرون
که پر پیگراری امشب در آن رفتار می فهمم
چون نرگس بس که امشب یار استغنا کند با من
سرش گرم است از پیچیدن دستار می فهمم
به نامحرم نسیمی دارد آن گل صحبت پنهان
من این صورت ز رنگ آن گل رخسار می فهمم
ز عشق تازه باشد محتشم دیوان نگارنده
چو مضمون ها که من زان کلک مضمون بار می فهمم

سخن گفتن با هم‌زانی محبوب (محتشم، ۱۰۷۲)

حرف در مجلس نگویم جز به هم‌زانی او
تا به چشمی سوی او بینم به چشمی سوی او
می شود صد نکته ام خاطر نشان تا می شود
نیم جنبش ها تمام از گوشه ابروی او
زان شکارافکن همینم بس که مخصوص من است
لذت زخم نهانی خوردن از آهوی او
بی محابا غوطه در دریای آتش خوردن است
بی حذر برقع کشیدن ز آفتاب روی او
دل ز پهلویش برون خواهد فتاد از اضطراب
تن که از ترتیب بزم افتاده در پهلوی او

چنان فساد مزگانیش به حکمت زد رگ جانم
که چون تن دست شست از جان من بیمار فهمیدم
به لطفم گفت حرف آشنا لیک آن چنان حرفی
که من پهلونشین بودم ولی دشوار فهمیدم
ز گل بر سر زدن چون گفتمش کامشب مگر مستی
ز لعلش سرزد انکاری کزو اقرار فهمیدم
نوید وعده ای کز دست بوس افتاده بالاتر
ز شیرین جنبش آن لعل شکر بار فهمیدم
رخش تا یافت تغییر از نگاهم هر که در مجلس
نهانی کرد حرف خود به او اظهار فهمیدم
چو تیر غمزه بر من کرد پرکش در دلش بیمی
ز اغیار از توقف کردن بسیار فهمیدم
به رفتن محتشم مشتتاب چون مجلس خورد برهم
که طرح بزم خاصی از ادای یار فهمیدم

مجلس بر شکستن و بزم پنهان ساختن با غیر (محتشم، ۱۰۳۸)

ازین بی وقت مجلس بر شکستن در هلاک خود
نهانی اتفاق یار با اغیار می فهمم
چوپرگاران طریح قتل من افکنده آن بدخو
که آثار غضب در چهره اش دشوار می فهمم

از بهر عذر سهو خود هر چند کردم سجده‌ها
چون بت نجبانید لب آن زبده سیمین تنان
لازم شد اکنون محتشم کری [؟] اکنون شمشیر هم
تا من به زنهار ایستم بردست این در گردنان

دست در گردن افکندن مست (محتشم، ۸۸۲)

ز بدمستی به مجلس دستم اندر گردن افکندی
اگر من جان برم صد خونت اندر گردن است امشب
سری کز باده بودی بر سر دوش سرافرازان
به هشیاری من افتاده را در دامن است امشب
ز بزم دوست محروم از زبان خود شدم اما
چه‌ها درباره من بر زبان دشمن است امشب

قهر معشوق با عاشق و فرار از آشتی (محتشم، ۹۴۵)

ز بس کان جنگجورا احتراز از صلح من باشد
نهان با من به خشم و آشکارا در سخن باشد
چو با جمعی دچارم کرد از من صد سخن پرسد
چونتها بیندم مهر سکوتش بر دهن باشد
بتابد روی از من گر مرا در خلوتی بیند
کند روی سخن در من اگر در انجمن باشد
به هر مجلس که باشد چون من آیم او رود بیرون
که ترسد محرمی در بند صلح انگیختن باشد
به محفل‌ها دلم لرزد ز صلح‌انگیزی مردم
که ترسم آن پری را حمل بر تحریک من باشد
چو بوی آشتی در مجلس آید ترک آن مجلس
مرا لازم ز بیم خوی آن گل پیرهن باشد
ز دهشت محتشم ترسم که دست از پای شناسی
اگر روزی نصیبت صلح آن پیمان شکن باشد

طرح بزم خاص (محتشم، ۱۰۳۲)

به خود دوشینه لطفی از ادای یار فهمیدم
وز آن یک لطف صد بی‌تابی از اغیار فهمیدم
ز عشقم گویی آگاه است کامشب از نگاه او
حجاب آلوده تغییری در آن رخسار فهمیدم
به تمکینی که مزگانیش به جنبیدن نشد مایل
تواضع کردنی زان نرگس پرکار فهمیدم
چنان تیر اشارت در کمان پنهان نهاد آن بت
که چون پیکان گذشت از دل من افکار فهمیدم

غزل در وصف رقص معشوق (محتشم، ۱۰۰۳)

به عزم رقص چون در جنبش آید نخل بالایش
نماند زنده غیر از نخل بند قد رعنائیش
عجب غبنی است غافل بودن از آغاز رقص او
به تخصیص از نخستین جنبش شمشاد بالایش
بمیرم پیش تمکین قد نازک خرام او
که در جنبش به غیر از سایه او نیست همتایش
براندازد ز دل بنیاد آرام آن سهی بالا
چو اندازد هوای رقص جنبش در سرو پایش
به تکلیف آمد اندر رقص اما فتنه کرد آن‌گه
که میل طبع بی تکلیف می شد جلوه فرمایش
فشانم بر کدامین جلوه اش جان را که پنداری
دگرگون جلوه پردازی است هر عضوی ز اعضایش
به رقص آیند در زنجیر زلفش محتشم دل‌ها
چو باد جلوه بی حد در سر زلف سمن سایش

غزل در وصف رقص معشوق (محتشم، ۱۱۳۲)

به عزم رقص چو آن فتنه زمین برخاست
بر آسمان ز لب غیب آفرین برخاست
به بزم شعله ناز بتان جلوه فروش
فرو نشست چو آن سرو نازنین برخاست
فکار گشت ز بس آفرین لب گردون
به قصد جلوه چو آن جلوه آفرین برخاست
کرشمه سلسله جنبان قید دلها گشت
ز باد جلوه چو آن جعد عنبرین برخاست
به لایه زود لب انبساط خندان شد
اگرچه دیرز ابروی ناز چین برخاست
به آرمیدگی ش گرچه شد عزیمت رقص
ز جا نخاسته آرام از زمین برخاست
چو داد جلوه آشوب خیز داد و نشست
فغان ز محتشم واله حزین برخاست

گزیده ابیات وقوعی درباره بزم

۱. مجلسی داری و ساغرمی کشی تا نیم شب
روز پنداری نمی بینیم چشم نیم خواب

(وحشی)

۲. شب که به بزم خویشتن دید من خراب را
رفت برون ز مجلس و کرد بهانه خواب را

(میلی، آتشکده، ۹۰)

۳. از مجلسست که بود که آزرده شب نرفت
تنها نه جان من به حضوری ستم رسید

(حضوری، خطی)

۴. به بزم خواست که از من تهی کند پهلو
نشست و تکیه به یاران همنشین انداخت

(میلی، ۶۴)

۵. غیر در بزم نشیند به میان من و تو
تا چه سازند رقیبان به زبان من و تو

(میلی، ۱۳۳)

۶. گریه مجلس خواندم از هر طرف اغیار را
پهلوی خود می نشاند تا نباشد جای من

(حالتی تهرانی، مکتب، ۶۵)

۷. رقیب آمد به مجلس تا خورد خون تو را میلی
همان بهتر که بر خیزی و بگذاری به او جا را

(میلی، ۴۸)

۸. آن رفت که از بهر سخنه‌های نهانی
در بزم به پهلوی تو جا می طلبیدم

(میلی، ۱۲۲)

۹. از بزم تو بیرون نهم پا که مبادا
تا آمدنم اهل حسد جا نگذارند

(میلی، ۷۴)

۱۰. بماند رازهای غیر تا ناگفته در بزمش
نمی جنبم ز جا، با آنکه جای خود نمی بینم

(رضایی کاشی، مکتب، ۱۶۸)

۱۱. امتحان ناکرده خواندی غیر را در بزم خاص
چند روزی چون منش آزار می بایست کرد

(وحشی)

۱۲. می نوازد غیر را در اول مجلس که من
یا دهم با خود قرار رشک، یا بیرون روم

(رضایی کاشی، مکتب، ۱۷۱)

۱۳. از آن در بزم، سویم هر زمان آن تندخوبیند
که از حیرت نیابم ای بدیعی ذوق گفتارش

(بدیعی، نفایس المآثر)

۱۴. از کششهای کمند شوق بیرون ماندگان
هر زمان از بزم، بی تابانه بیرون می رود

(میلی، ۹۲)

۱۵. اگر آیم به بزم، ببخودی‌ها سرزند از من
که عمری شرمسار غیر از اطوار من باشی

(میلی، ۱۴۶)

۱۶. برد چون رشکم از بزم تو، پنهان سوی من بینی
که با آن ناامیدی، آرزوآلود برخیزم

(میلی، ۱۲۶)

۱۷. بزم خاصی گرنهان از من نمی آراستی
بی محل اسباب عیش از بزم برچیدن چه بود

(محتشم، ۱۱۸۹)

۱۸. من و آرزوی بزمی که ز حال من بپرسی
چو کسی دگر نماند، ز ملال من بپرسی

(میلی، ۱۴۷)

۱۹. ور نبودی بر سر آزار من در انجمن
حرف جرمم یکسر از بدخواه پرسیدن چه بود

(محتشم، ۱۱۸۹)

۲۰. دی به بزم از غیر آن احوال پرسیدن نداشت
من چو واقف گشتم آن خاموش گردیدن چه بود

(محتشم، ۱۱۸۹)

۲۱. درین بی اعتباری‌ها، به این مقدار خرسندم
که در بزم رقیبان رفتنش، از من نماند

(میلی، ۸۳)

۲۲. به بزم او چه روم کز رقیب طعنه کشم
کسی برای چه جایی رود که خوار شود؟

(حضوری، خطی)

۲۳. به بزم چند قرب مدعی؟ خونم به جوش آمد
حیا گرداندم خاموش و غیرت در خروش آرد

(وقوعی، خلاصه)

۲۴. چه کنم که نیست بزم نفسی ز غیر خالی
که بر تو باز گویم گله‌های دل نهانی

(لطفی، خلاصه، شیراز، ۳۴۶)

۲۵. حرف پنهان گفتن از مجلس برافتد کاشکی
تا به این تقریب نشیند کسی پهلوی تو

(حالتی، نفایس المآثر)

۲۶. حرف در مجلس نگویم جز به هم‌زانوی او
تا به چشمی سوی وی بینم به چشمی سوی او

(محتشم، ۱۰۷۲)

۲۷. خراب مجلس دوشم، که از اغیار در مستی
شکایت گونه‌ای کردی که صد آزار فهمیدم

(میلی، ۱۲۳)

۲۸. مرا خواندی به بزم و گرم صحبت با رقیبانی
اگر صحبت چنین با غیر خواهد بود برخیزم

(فضلی سبزواری، نفایس المآثر)



۲۹. خواری به آن رسیده که بی‌گفت او، رقیب از بزم همچو شحنه برون می‌کشد مرا
(میلی، ۵۰)
۳۰. درین مجلس که از هر گوشه بدمستی ست گرانجا حضوری یابد آزاری گناه من کجا باشد
(حضوری، خطی)
۳۱. درون بزم جانان ای که داری ره به تقریبی بگورشکی ز بیم پاسبان بیرون در مانده
(رشکی همدانی، مکتب، ۱۵۱)
۳۲. ای که شهری را به بزم رخست دیدار هست هیچ می‌گویی غریبی در پس دیوار هست؟
(شانی تکلو، مکتب، ۲۱۰)
۳۳. در پهلوی اغیار به هرسو نظری داشت گویا ز نهان آمدن من خبری داشت
(میلی، آتشکده، ۹۰)
۳۴. گرنمی‌آیم به سوی بزم از شرمندگی ست زانکه هر دم پیش جمعی شرمسارم می‌کن
(وحشی)
۳۵. مُردم ز غم که دوش به بزم وصال تو شد اضطراب من سبب انفعال تو
(نظقی، نفایس المآثر)
۳۶. ناخوانده سویت آمدم و راز عشق من ترسم که پی بر بند ز تغییر حال تو
(نظقی، نفایس المآثر)
۳۷. اگر ناخوانده می‌آیم به بزم، رو متاب از من تو هم دانسته باشی کز کمال اضطراب است این
(میلی، ۱۲۸)
۳۸. ز بزم دورباش غمزه‌اش می‌راند و می‌گفت این سزای آن‌که در بزم بُتان ناخوانده می‌آید
(قدری، خلاصه، شیراز، ۹۴)
۳۹. همانا کرده حاصل رخست منع مرا امشب که در بیرون بزمش مدعی خشنود می‌گردد
(میلی، ۷۰)
۴۰. بزم استغنائیش از من بس که امشب گرم بود مدعی هم پیش او تقریب گفتاری نیافت
(میلی، ۶۵)
۴۱. به بزمش رفته‌ام ناخوانده و بینم هراسانش نهان از من پی گیری فرستاده‌ست پنداری
(میلی، ۱۴۲)
۴۲. شوقم ببین که با همه غیرت، به بزم تو پیغام غیر، آمدنم را بهانه شد
(میلی، ۷۲)
۴۳. زود از بزم تو برخیزم چو یار من شوی ترسم آید غیرو ناگه شرمسار من شوی
(میلی، ۱۴۶)
۴۴. مرا بی طاقتی ناخوانده چون آرد به بزم تو پی رفع خجالت همزبان من که خواهد شد؟
(میلی، ۷۱)
۴۵. میلی نیافت لَدَتی از بزم وصل تو از بس خجل ز آمدن بیخودانه شد
(میلی، ۷۲)
۴۶. به بزم او حریفان راز مستی دست و پا بوسم به این تقریب شاید دست آن کان حیا بوسم
(محتشم، ۱۲۴۳)
۴۷. به غیر ما و تو دیگر کسی نمی‌ماند دو روز دیگر اگر بزم امتحان سازی
(حزنی اصفهانی، مکتب، ۸۷)
۴۸. ز رشک غیر ترسم بیخودی‌ها سرزند از من ز بزم او همان بهتر که امشب زود برخیزم
(شرف جهان، مجمع الفصحا / ۴ / ۷۴)
۴۹. به امیددی که شاید غیر هم برخیزد از مجلس پس از عمری که در بزمش نشینم، زود برخیزم
(حضوری قمی، مکتب، ۱۱۴)
۵۰. روم هرگه به بزم یار، ناخشنود برخیزم نگوید با من ببیدل سخن، تا زود برخیزم
(شرف جهان قزوینی، مکتب، ۲۵۸)
۵۱. یار برخاست، چو رفتم من ببیدل، بنشست غرض آن بود که از بزم کند بیرونم
(شرف جهان قزوینی، مکتب، ۲۶۱)
۵۲. توای رقیب نگهدار جای در بزمش که آن نشستن و برخاستن برای من است
(عتابی تکلو، مکتب، ۷۵۲)
۵۳. در یکدگر نظاره‌کنانند اهل بزم قاصد مگر که نامه من سرگشوده داد؟
(طریقی ساوجی، مکتب، ۷۵۰)
۵۴. جز رفتنم ز بزم تو امشب علاج نیست انگیز صد بهانه مکن، احتیاج نیست
(عتابی نجفی، مکتب، ۷۵۳)
۵۵. تو مست و بلهوس گستاخ و عاشق کشته غیرت اگر ترتیب بزم این است، برهم خوردگی دارد
(لفظی خوانساری، مکتب، ۷۶۴)
۵۶. پی ترتیب بزم خاص، مجلس می‌زنی برهم اگر من هم در آن مجلس نخواهم بود، برخیزم
(شرف جهان قزوینی، مکتب، ۲۵۸، مجمع الفصحا / ۴ / ۷۴)
۵۷. به رفتن محتشم مشتتاب چون مجلس خورد برهم که طرح بزم خاصی از ادای یار فهمیدم
(محتشم، ۱۰۳۳)
۵۸. بس که شب از بزم او رو برقفا بیرون روم سربه دیوار آیدم صد جای تا بیرون روم
(رضایی کاشی، مکتب، ۱۷۱)
۵۹. ز رشک غیر ترسم بیخودی‌ها سرزند از من ز بزم او همان بهتر که امشب زود برخیزم
(شرف جهان قزوینی، مکتب، ۲۵۸)
۶۰. چنین تا کی جدا زان مه حریف بزم غم باشم خورد با دیگران شبها می و من متهم باشم
(شرف جهان، مکتب، ۲۵۹)
۶۱. به هر مجلس که جا سازم حدیث نیکوان پرسم که حرف آن مه نامهربان را در میان پرسم
(شرف جهان، مکتب، ۲۶۰)
۶۲. خوشا آن شب که ما را با رقیبان گفتگویی شد تو هم در بزم نشستی و با ما آمدی بیرون
(شرف جهان، مکتب، ۲۶۱)
۶۳. خوش آن‌که چون روی از بزم سرگران بیرون خیال باده بر آن داردت که بازایی
(شرف جهان، مکتب، ۲۶۴)
۶۴. می‌روم خود به خبرگیری بزمش امشب تاب دیر آمدن قاصد و پیغام نیست
(قاسمی کازرونی، مکتب، ۷۶۱)
۶۵. به مجلس از غلط اندازی نگاه تو دوش کسی نماند که صد زخم اضطراب نخورد
(جعفر قزوینی، مکتب، ۳۰)
۶۶. با رقیبان خواستم کز بزم او بیرون روم مژده رخست ندادن از نگاهش یافتم
(فارغی قزوینی، خلاصه، قزوین برگ ۵۱۸، ر مجلس ۱۰۱۳ ق)
۶۷. ازین بی وقت مجلس بر شکستن در هلاک خود نهانی اتفاق یار با اغیار می‌فهمم
(محتشم، ۱۰۳۷)



۶۸. به می خوردن مگر هر دم ز مجلس می رود بیرون که پر پرگاری امشب در آن رفتار می فهمم (محتشم، ۱۰۳۷)
۶۹. شب که می بردند مست از بزم آن بدخومرا هرچه دل می خواست با اغیار می بایست کرد (وحشی)
۷۰. خوش است بزم ولی پرز خائن راز است سخن به رمز بگویم که غیر، غماز است (وحشی)
۷۱. رفتن از مجلس بدین صورت چه معنی داشت دوش رنجشی گرداشتی اظهار می بایست کرد (وحشی)
- مهیار نگاه عاشق در بزم**
۷۲. مدعی در مجلسم جا می دهد پهلوی تو تا شود آگاه اگر ناگاه بینم روی تو (محتشم، ۱۰۷۷)
۷۳. ای خوش آن بزمی که چون اغیار را غافل کنی گوشه چشمی نهران سوی من بیدل کنی (شرف جهان، مکتب، ۲۶۵)
۷۴. از خطایی که گهم بنواز در پهلوی خویش تا به تقریب سخن چشم افکنم بر روی تو (محتشم، ۱۰۷۷)
۷۵. در بزم ازان به پهلوی خود جا دهد مرا تا راست سوی او نتوانم نگاه کرد (روغنی استرآبادی، مکتب، ۷۳۸)
۷۶. نیست روییت در مقابل لیک می گوید به من صد سخن هر جنبشی از گوشه ابروی تو (محتشم، ۱۰۷۷)
۷۷. نشاند با نکورویان به بزم خویشتن یارم که گر بینم به سوی دیگری، سازد گنهکارم (شرف جهان قزوینی، مکتب، ۲۵۷)
- رقص**
۷۸. برخاست پی رقص و ز صد دلشده جان برد تابی به کمرداد و دلم راز میان برد (شوکتی اصفهانی، مکتب، ۷۴۵)
۷۹. سر چوپچی گاه رقص، از چشم رانی تیغ تیز ای به خون غلتیده شمشیر بُرای تو، من (حسابی، خلاصه، کاشان، ۷۹)
۸۰. سایه بردیوار، وقت رقص نبود یار را در سماع آورده شوقش صورت دیوار را (نگاهی، خلاصه، کاشان، ۶۹۶)
۸۱. پیش از آن کاید به رقص از انتظارم می کشد نیم جنبش های مخفی از قدرعناى او (محتشم، ۱۰۷۱)
۸۲. در رقص هرگه بسته ای زه برکمان دلبری من تیرنازت خورده و گردیده ام قربان تو (محتشم، رساله جلالیه، ۲)
۸۳. بلازه برکمان بندد چو در رقص آن سهی بالا کند رعنا زوی بنیاد، گاهی راست گاهی کج (محتشم، ۹۱۹)
۸۴. چه خجسته جلوه گاهی که به عزم رقص آنجا قدی آوری به جنبش که زمین ز جا بجنبند (محتشم، ۹۲۶)
۸۵. آراسته آمد و چه آراستنی دل خواست به بوسه ای چه دل خواستنی بنشست به می خوردن و برخاست به رقص هی هی چه نشستنی چه برخاستنی (مسب خان تکلو، مجمع الفصحا، ۲۱۵/۱)
۸۶. ز بس برجستتم در رقص دارد چون سپند امشب به سویم گرم گرم از شست آن ناوک رسیدن ها (محتشم، ۸۷۷)
۸۷. زبان زینهار افتد ز کار از بس که آید خوش از آن بی باک در بد مستی آن خنجر کشیدن ها (محتشم، ۸۷۷)
- کوتاه نوشت:**
- مکتب اشاره به: کتاب *مکتب وقوع در شعر فارسی*، احمد گلچین گیلانی است.
- خلاصه: *تذکره خلاصه الاشعار و زبده الافکار*، تقی الدین کاشانی.
- منابع**
- آذر بیگدلی، لطفعلی بیگ. (۱۹۹۶). *آتشکده آذر*. تصحیح حسن سادات ناصری. تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۶.
- تقی الدین کاشانی، محمد بن شرف الدین علی حسینی. (زنده در ۱۰۱۷ ق.). *خلاصه الاشعار و زبده الافکار*. بخش شیراز. تصحیح نفیسه ایرانی. تهران: میراث مکتوب، ۱۳۹۲.
- تقی الدین کاشانی، محمد بن شرف الدین علی حسینی. (زنده در ۱۰۱۷ ق.). *خلاصه الاشعار و زبده الافکار*. بخش کاشان، تصحیح عبدالعلی ادیب برومند و محمد حسین نصیری کهنمویی. تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۴.
- حضور قی. (۱۰۰۰ ق.). *دیوان*. دستنویس (۶۵ - ۵) دانشکده ادبیات، مضبوط در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. [جواب غزل های شهیدی قی].
- شرف جهان قزوینی. (۹۶۸ ق.). *کلیات دیوان*. تصحیح و مقدمه نق افشاری. قزوین: حدیث امروز، ۱۳۸۳.
- شهیدی قی. (۹۳۶ ق.). *دیوان*. دستنویس (۶۵ - ۵) دانشکده ادبیات، مضبوط در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- صادق افشار گیلانی (کتابدار)، صادق بیگ. (۱۰۱۶). *مجمع الخواص*. ترجمه فارسی عبدالرسول خیام پور تبریز، ۱۳۲۷.
- کامی قزوینی، میرعلاء الدوله بن یحیی سیفی حسینی. (۹۷۹ ق.). *نفیس المآثر*. دستنویس ۱۰۸۵ ق. شماره ۶۲۵. کتابخانه مولانا آزاد. دانشگاه اسلامی علیگر. دهلی.
- گلچین معانی، احمد. (۱۳۷۴). *مکتب وقوع در شعر فارسی*. مشهد: دانشگاه فردوسی. ویراست دوم.
- لسانی شیرازی، وجیه الدین عبدالله. (۹۴۱ ق.). *دیوان*. تصحیح و مقدمه محمد حسین کرمی. دانشگاه شیراز، ۱۳۹۲.
- محتشم کاشانی، کمال الدین. (۹۹۶ ق.). *هفت دیوان* محتشم. ۲ جلد. مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر عبدالحسین نوایی و مهدی صدری. تهران: مرکز نشر میراث مکتوب، ۱۳۸۰.
- میله هروی، میرزاقلی. (۹۸۴ ق.). *دیوان میله مشهدی از گویندگان مکتب وقوع*. تصحیح محمد قهرمان. تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳.
- هدایت، رضاقلی بن محمد هادی. (تألیف ۱۲۸۴ ق.). *مجمع الفصحاء*. به کوشش مظاهر مصفا. تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲.
- هلالی جغتایی استرآبادی، بدرالدین. (۹۳۵ ق.). *دیوان*. تصحیح سعید نفیسی. تهران: کتابخانه سنایی، ۱۳۶۸.
- وحشی بافقی. (۹۹۶ ق.). *کلیات دیوان*. ویراسته محمد حسین مجدم و کورش نسبی تهرانی تهران: زوار، ۱۳۸۸.